

دودمان علوی

ترجمه طاهری شهاب

و بواسطه همین دیوار طبیعی و نداشتن راه نامدنی رابطه اهالی آن بامردم سایر نواحی ایران بسته بود *

از قراری که اصطخری مینویسد در صفحه مازندران فاصله بین کوهها و دریا در هیچ نقطه بیش از یکروز راه نبوده و در بعضی از این نقاط دریا تا دامنه کوه میرسد *

مطابق قول ابن فقیه فاصله بین شهر ساری و دریا کلیتاً سه فرسخ بوده و از اینجا میتوان استنباط کرد که در قرن دهم ارتفاع سطح دریا بیش از این زمان بوده زیرا امروزه تقریباً یکفرسخ بر مسافت بین ساری و دریا که ابن فقیه ذکر نموده افزوده شده است * اما در باب مأخذ نام مازندران و زمان پیدایش این نام شك و اختلاف است * باقوت حموی در قرن هشتم فقط اشاره میکند که این نام ظاهراً از چندی قبل پیدا شده زیرا وی در منابع کتبی همچو کلمه ندیده است *

مورخین ایرانی این نام را چند قسم معنی میکنند جمعی مازندران را بخش واقعه در داخل کوههای (مازا) که از سرحدات گیلان تاشهر جاجرم بسط یافته میدانند *

سید ظهیرالدین مرعشی مؤلف تاریخ مازندران این نام را مشتق از ماز دانسته و گوید ماز دیواری بود که گویا در قرن نهم

مازیار بن قارن خداوند مازندران ساخته بود. اما یوستی شرقشناس آلمانی را عقیده بر اینست که مازندران از اسامی قدیمی میباشد و کلمات اوستارا راجع به (دیوهای مازان) مربوط بمازندران میدانند. در عهد قدیم سکنه مازندران را ایرانیان تا پوران «تایوروی» - تایوروی «میخواندند که بعدها تازیان تحریف و طبرستان کردند. در سکه های دوره ساسانیان و اوایل فتح اسلام این قسمت تصریح شده است.

مطابق بعضی اخباریکه در دست است دولت مخصوص طبرستان در اواخر دوره اشکانیان تشکیل و در عهد ساسانیان پایدار بود بعد از سقوط سلسله ساسانیان خداوندان طبرستان لقب (اسپهبدخراسان) را اختیار کردند.

مارکوارت از علمای دوره آخر این حقیقت را متذکر میشود که در ردیف سلسله اسپهبدان سلسله بادوسپانان یعنی خداوندان کشوری هم دیده میشود و تصور میکند که در یکی از ادوار گذشته و شاید در زمانی که فیروز نواده بزد گرد سوم برای استقرار دولت ایران اهتمام میورزید تمام ترتیبات کشور داری در طبرستان از روی اسلوب دولت ساسانیان تشکیل شده بود و تازیگان گیلان را مسخر نکردند فقط طبرستان در زمان منصور خلیفه عباسی کاملاً در تحت اطاعت اعراب درآمد ولی باوجود این بعد از آنهم در سر زمین طبرستان کمافی السابق مسکوکاتی باخط پهلوی ضرب میگردید.

جغرافیا نویسان در قرن دهم شهر ساری را پایتخت قدیمی این ناحیه خوانده اند که در سمت غربی بفاصله يك كيلو متر از رود تجن (ظهیرالدین مینویسد تیجینه رود یا تجینه رود) قرار گرفته و اسپهبدان که خداوند این سرزمین بودند قدری شمالی تر در شهر اسپهبدان که بفاصله دومیل از دریا واقع بود زندگی میکردند « امروزه آثاری از این محل معلوم نیست » علاوه بر آن از محلی بنام « طاق » که در کوهستان بوده اسم می برند که بقول ابن قتیبه خزائن سلاطین ایران را از زمان منوچهر پادشاه افسانه ایران در این سرزمین مدفون میکردند ،

بعد از فتح تازیان اسپهبدان در ساری زندگی میکردند و مقر فرمانروایان عرب شهر آمل بود که بر ساحل چپ رود هراز « ظهیرالدین هرمز مینویسد » و بر این رود پلی از ساختمانهای قدیم درست شده که هنوز برجاست .

چندی نگذشت آمل از حیث سکنه و ترقی صنایع اول شهر طبرستان شد و با اینکه طاهریان و آل علی موقماً پایتخت را به ساری انتقال دادند باز اهمیت خود را محفوظ داشت .

اصطخری مینویسد که در قرن دهم عده نفوس آمل بیش از قزوین بود و همچنین ابن قتیبه میگوید بارچه های ابریشمی که مایه اشتها طبرستان بود در آمل بیش از سایر نقاط تهیه میشد عده زیادی از فضلا و علما که به طبری مشهور شده اند از اهل

آمل میباشند از آنجمله محمد ابن جریر طبری صاحب تاریخ بزرگ طبری و مؤلف اولین تفسیر مفصل قرآن است .

غیر از سلسله آل زیار و آل بویه که در تمام ایران زمین کسب اهمیت کرده اند. در قرون وسطی سلسله های محلی باوندیان در مازندران و با دوسپانیان در صفحات کوهستانی رویان ورستمدار سلطنت میکردند .

سلسله باوندیا با ایام فترت های قلیلی تا اواسط قرن چهاردهم برقرار ماند و سلسله با دوسپانیان بعنوان خداوندان باجگذار تا اواسط قرن شانزدهم پایدار بود .

جنگاوران چنگیزی در مازندران با مقاومت مخصوصی مواجه نشدند و در زمان حمله مغول شهر گرگان و آمل بیش از همه صدمه یافتند .

پس از قتل طغا تیمور آخرین نماینده سلسله مغولی در مازندران که بسال ۱۳۰۳ میلادی در استرآباد روی داد قسمت شرقی مازندران بتصرف امیر ولی درآمد که وی نیز بسال ۱۳۸۴ بدست تیمور مقهور گشت .

در قرن چهاردهم سلسله از سادات شیعه در مازندران ترقی کرده و اقتدار دنیوی و روحانی را بدست خود گرفتند در سال ۱۳۹۲ مجدداً مازندران دستخوش حمله لشکریان تیمور شد .

سادات بقلعه ماهانه سرآه در چهار فرسخی آمل برکنار

دریا و بالای تپه مرتفع بود فرار کردند .

تیمور قلعه را با مساعدت بحریه که کشتیها نان حیجرون برای وی فراهم ساخته بودند متصرف شد و پس از تصرف بساری مراجعت و در ساری سادات را بکشتیها نشانند و بطوریکه میر ظهیر الدین مینویسد از راه دریا و بعد از رود حیجرون به يك نقطه معینی بردند و از آنجا بخوارزم و سمر قند و تاشکند که برای اقامت بعضی نمایندگان سلسله های مخلوع معین شده بودند فرستادند .

داستان قضایای سال ۱۳۹۲ از این لحاظ جالب توجه و تفحص است که یکی از دلایل وزین و مؤید این حقیقت میباشد که جریان حیجرون بعد از حمله مقول مجدداً بطرف بحر خزر متوجه شده و این خط ثانیه دوم قرن ۱۶ باقی بود .

بعد از فوت تیمور سادات اجازه مراجعت بمازندران گرفته و در این سرزمین بعنوان ملوک باجگذار تا اواخر قرن ۱۶ سلطنت میکردند از آن بعد مازندران اهمیت استقلال نداشت و از سلاطین ایران شاه عباس کبیر بیش از همه بمازندران عطف توجه نمود . در زمان شاه عباس راه شوسه از استرا باد بساری و آمل کشیدند و بواسطه این راه دسترس بنواحی مازندران در تمام فصول سال میسر گردید . در بهشهر (اشرف) بناهای زیبایی برای خود ساخته که از همه مهمتر عمارت چهل ستون و عمارت صاحب الزمانی و قصر صفی آباد و چشمه عمارت و قصر عباس آباد است که در

وسط استخر آبی که باین دو کوه بوسیله سد محکمی بنا شده ساخته شده است و همچنین در فرح آباد چهار فرسخی ساری کنار دریای خزر عمارت جهان نما و مساجد و کاروانسرا و حمامهای نیکو که اغلب خراب گردیده بنا نهاد

دیگر از آثار تاریخی مازندران در سمت شرق کوههای شیر وین و باجبال ابن قارن شهرسهمار یا شهمار و قلعه یریم است که قصر خداوندان محلی بوده و عربها سکنه کوهستانی انجارا در قرن نهم مطیع کردند ولی بعداً سلسله آل قارن از آنجا برخاسته و استوار گردید. قلعه یریم تا زمان سلسله غزنویان دارای اهمیت و اعتبار بود بطوریکه مشهور است فردوسی طوسی شاعر بزرگت ایران پس از فرار از غزنین و آمدن بمازندران به قلعه یریم پناهنده شد و بناقول شعر و پروفور ادوارد برون خواست شاهنامه را بنام شهباز بن شیروین نماید « امروز در دشت یریم جز بعضی تلهای خاکی که دلالت بر وجود شهری دارد دیگر هیچگونه آثاری نیست (۱) دیگر از شهرهای معروف مازندران ابل میباشد که در کنار

(۱) یا قوت حموی نقل از مسالك الممالك اصطخری در باره این شهر مینویسد و اما جبال قارن فانها قری لامدینه لها الاشمار و شهمار ، و فریم علی مرحة من ساریة و مستقر ملکهم قارن فی مدینه فریم و هو موضع احصنهم و ذخائرهم و مکان مذکهم نیوارثونه من ایام الا کاسرة : مرحوم اعتماد السلطنه در تاریخ سوادکوه مینویسد سرخاب پسر باد در فریم چارس گرد و بالای تالیو که دمی است در پایان قلعه کوزا برای خود قصر و گرمابه ساخت که هنوز آثار آن در میان جنگل پیدا میباشد و این قلعه همانست که اکنون کیجا قلعه مینویسد که از ریشه کلژی بمعنی دختر میباشد ، مترجم ،

رود بابل « ظهیرالدین باول مینویسد » قرار گرفته سابقاً در این نقطه قصبه بنام ما مطیر بوده و بعداً بار فروش نسامیده میشد این شهر هم در زمان شاه عباس کبیر بنا شده و قصری هم در آن از شاه عباس بوده که امروزه از بین رفته و بابل از زمان فتحعلیشاه مرکز تجارتی قسمت شمال باروسیه شده و برترقی آن افزوده گردید . جمعیت مازندران تقریباً طبق نگارش مسعود کیهان مؤلف جغرافیای ایران سیصد هزار نفر است که بیشتر آنها طوایف اصلی مازندران و عده ای هم بواسطه مهاجرت در دوره های سلاطین مختلف به این سرزمین آمده اند و مهمترین عشایر فعلی آن عبارتند از : ایل عبد الملکی که اصلاً قشقائی و در ابتدای قاجاریه بمازندران هجرت کرده و در زاغمرز سکنی دارند .

ایل عمرانلو در گلوگاه و طوایف کلباد بین بهشهر و بندرگز و طوایف مشاعی ، لاریجانی ، نوائی ، نوری در اطراف آمل متوقفند ، ایل خواجه وند که اصلاً از گروس آمده اند در کجور مسکن دارند طوایف گریلی و نکا که در هستند و در اطراف رود نکا اقامت دارند .

تقسیمات فرمانداری مازندران بقرار ذیل است : ۱- ساری و بهشهر و شاهی - ۲- بابل - ۳- هزار جریب - ۴- سوادکوه - ۵- بند پی - ۶- آمل و لاهیجان - ۷- اور - ۸- کجور - ۹- کدلا رستاق - ۱۰- تنکابن :-

- (۱) توابع ساری و بهشهر و شاهی : گدیجان رستاق - انده رود - میانده رود - شهر خواست - اسفیورد - گیانخواران نوکنده کا - کیاکلا - بیشه سر - گلباد - رود بی - قره طغان پنجهزار - علی آباد
- (۲) توابع بابل - یازوار و بابلسر - بانصر کلا - بیشه - مشهد گنج افروز - سامی کلوم - لاله آباد - جلال ارزک - رود بست - بند بی - بابل کنار - بالاتجن - تالاری بی - کیاکلا
- (۳) توابع هزار جریب : کیاسر - چالو - وردیمه - درگا سعیده - پشتکوه - سعید آباد
- (۴) دهستان سوادکوه : سرخه رباط - دوآب - خانقاه بی - راست بی - ولویی - چرات - زیراب - الاشت - کارمزد - کسایمان
- (۵) دهستان بند بی : بند بی غربی - بالا کوه - بند بی شرقی
- (۶) توابع آمل و لاهیجان : دابو - دشت سر - هراز بی اهامر ستاق - بانیز خیابان - چلاو - بهرستاق لاریجان - دلا رستاق - امیری - بالا لاریجان - ناتل کنار - ناتل رستاق - نائیج - لادیج - میان بند - هلوپشه - بلده - کمر رود - یالرود ترستاق - نمارستاق - ازرود
- (۷) توابع نور : یوش - کمرود - یالو - نما - بالاده - میانرود نائیج - بی لت - هلوپشتک - شهر کلا - ناتل رستاق

(۸) دهستان کجور : کران - خیرود کنار - گلمرود پی
نیچک رستاق - کوه پزو - چاندر - توابع صالحان - آلو یکلا
زانوس رستاقی - کجور رستاق - کالج

(۹) دهستان کلار رستاق : برون پشم - کوهستان شرقی -
غربی - قشلاق کلار رستاق

(۱۰) توابع تنکابن - رامسر « سخت سر سابق » کلبجان -
جنت رود بار - خرم آباد - دوهزار - اشکور - سه هزار -
زوار - نشتا - لنکا - قشلاق - کلار دشت - چالوس - کرجیان
مقدمه جغرافیائی در اینجا انجام یافت و اینک شروع باصل

کتاب میشود.

(ظاهری شهاب)

پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پایان دوم انسانی

دودمان علوی درمازندران

خروج الداعی الکبیر حسن بن زید

در زمان خلافت المستعین بالله (۱) محمد بن اوس از طرف خلیفه عباسی فرماندار بخش رویان بود و غایت مردم طبرستان ظلم مینمود اهالی برای ایمنی خود شان از جور او شکایت پیش سادات می بردند و سیدی در کجور بود که نامش محمد بن ابراهیم بن علی بن عبد الرحمن بن ابوالقاسم بن الحسن بن زید بن الحسن بن امیر المؤمنین علی علیه السلام (۲) و در زهد و ورع و پاکدلی مشهور و طرف توجه و اکرام مردم بود اهالی رویان باریس طایفه خود (عبدالله بن دندا امید) بنزد سید محمد رفتند و گفتند که ما از دست ظلم این فرماندار بجان آمده ایم و اسلام و ایمان باشما است و میل داریم که سیدی را از آل محمد «ص» بر خود فرمانده گردانیم که با ما بطریق داد و راستی رفتار نماید

(۱) المستعین بالله ابوالعباس احمد بن محمد معتصم بعد از زعم زاده مسند خلافت بر او قرار گرفت و او دو ازدهمین خلیفه عباسی است و سه سال و نه ماه خلافت کرد و در آخر محرم ۲۵۳ غلامانش بر او خروج نموده و بر او خلم و زندانی و طعام از وی باز گرفتند تا وفات یافت. خروج داعی در زمان او اتفاق افتاد و در سال مزبور معتز بالله جانشین او موسی بن بوغا را بجنگ داعی فرستاد و ری و قزوین و اهر و زنجان را از داعی گرفت.

• مترجم •

(۲) بقعه سید در کجور و مشهور به زیارتگاه سیدکیسا دیر صالحان است و مردم آن نواحی آنجا را مزار سلطان کیمدور میخوانند.

و نیکو آن بود که بر تو بیعت کنیم تا بیرکات تو این ستم از ما مندفع گردد .

سید محمد گفت که مرا اهلیت اینکار نیست و لیکن مرا دامادی هست که خواهرم در خانه اوست و مردی شجاع و جنگ دیده و آزموده است و در شهری اقامت دارد اگر راست میگوئید من کس بسراغ او میفرستم تا بیاید و بمدد شما مقصودتان را بر آورد عبد الله بن وندا امید و تاجاهاش باسید عهد و میثاق کمک بر بسته و در حال نامه بنزد حسن بن زید بن اسماعیل حالب الحجارة ابن الحسن بن زید بن الحسن بن علی (ع) بری نوشتند .

چون نامه اعیان رویان بنظر حسن بن زید المشهور بداعی رسید و تحریص اهالی را بر خروج خود بر خوانند در حال پادش ننگاشت و قاصد را باتشریف و استمال تمام باز گردانید و خود در عقب قاصد با جمعی از اقوام از ری بهزم رویان بیرون آمد .

چون قاصد برویان آمد مراتب امر بر علی بن اوس برادر محمد بن اوس فاش شد و برای چاره جوئی کس پیش عبد الله بن سعید و محمد بن عبد الکریم که از بزرگان انجا بودند فرستاد تا تدبیر دفاع بیندیشند عبد الله سعید از ترس رستاق آستان فرار نمود . حسن بن زید قاصدی نزد اشراف رویان نوشت که من به سعید آباد آمدم و هنگام آنست که بیاری من مجتمع شوید عبد الله و عبد الکریم باتمامت رؤسای کلار روز سه شنبه ۲۵ رضان ۲۵۰ هجری

در سعید آباد به حسن پیوسته و با او بیعت نمودند چون این خبر باهالی رویان رسید از اطراف روی بدو نهادند .

داعی از سعید آباد به کورشید آمد علی بن اوس که در آنجا بود شبانه بطرف محمد بن اوس حرکت نمود .

سادات آن نواحی باسید محمد داعی را استقبال کرده و در روز پنجشنبه ۲۷ رمضان بکجورش وارد نمودند .

داعی در روز عید فطر امنیر رفت و خطبه فصیحی در ترغیب مردم بکمک او و سادات علوی انشاء کرد و پس از آن محمد ابن العباس و علی بن نصر و عقیل بن مبرو را بچالوس نزد حسین بن محمد الحمیدی الحنفی فرستاد حسین دعوت ایشان را پذیرفته و در مسجد جامع چالوس از مردم بیعت گرفت .

پیوستگان محمد ابن اوس از این پیش آمد تائب مقاومت نیاورده بعضی نزد جعفر بن شهریار بن قارن از ملوک آل باوند (۱) برخی بیادوسپانان پیوستند .

حسن بن زید چون از کار کجور فراغت حاصل نمود شاتل

(۱) آل باوند از دودمان باو پسر شاپور بن کیوس بن قباد شاهنشاه ساسانی بوده و معروف بملك الجبال بودند و کلمه وند که بر آخر کلمه باو افزوده شده کلمه نسبت است چنانکه در اسامی جبال و اعلام رجال هر دو یافت میشود مثل الوند و نهارد و یا خواجه وند و سگوند و ضبط صحیح در لفظ باوند تصدیق واز است نه تخفیف و بتخفیف خواندن تصحیف است زیرا که هم اسم باو مشتمل بر وار میباشد و هم کلمه نسبت که وند باشد .
« مترجم »

کوچ کرد و از آنجا پنا دشت آمد .

در اینجا جنگ سختی ما بین سپاه داعی و محمد بن اوس در پیوست و سردار حسن محمد بن رستم بن وندا امید بن شهریار از ملوک کلار و رستم‌دار و سردار محمد بن اوس محمد بن اخشید بود . در اینجا جنگ محمد بن اخشید بدست محمد علوی کشته شد و داعی از پنا دشت کس نزد محمد بن حمزه بدیلمان فرستاد و مدد طلبید بعد از چند روز امید وار بن لشکرستان و ویهان بن سهل و فالیزبان و فضل رفیقی با ۶۰۰ مرد پنا دشت بخدمت داعی رسیدند و در همین هنگام اصفهبدان طبرستان مثل بادوسیان و مصغان و ویرج و خورشید نامه هائی مبنی بر اظهار محبت و یگانگی بداعی نگاشتند ، حسن را بوجود این پشتیبانان دل قوی شد و محمد بن حمزه و حسین بن احمد را بایست سوار و دوست نفر پیاده در پیشاپیش به آمل فرستاد تا با محمد بن اوس جنگ نمایند و خود از عقب با عزم آمل شد و در اینجا جنگ داعی قدری با فشاری و ثبات قدم نمود تا محمد بن اوس بگریخت و حسن با اخذ غنائم زیاد در روز دوشنبه ۲۳ شوال وارد آمل گردید و چند تن از پیوستگان محمد بن اوس را بکشت و در هفت روز اقامت خود از تمام اهالی آمل بیعت گرفت و بعد از آن محمد بن عبد العزیز را بسمت فرمانداری رویان منصوب و جعفر بن رستم را به کلار و محمد بن ابی العباس را بچالوس فرستاد و بر طبق تقاضای اهالی آمل

سید محمد ابن ابراهیم را بخشدار آمل نمود .

داعی پس از چند روز به ترحی رفت و از آنجا به جمنو و در این محل بنشته ای از طرف اصفهید قارن بن شهریار ملك الجبال از آل باوند بدو رسید مشعر بر آنکه حاضرم برای شما مدد بفرستم داعی پاسخ نگاشت که اگر راست میگوئسی بما پیوند اصفهید اعلام داشت که صلاح در آنست که شما بما پیوندید حسن را معلوم شد که اصفهید با او دروغ میگوید .

سلیمان بن عبدالله طاهر که درساری بود (اسد چندان) را -
براه ترحی جهت محاربه باداعی اعزام داشت - حسن راه بگردانید
و اسد را در آنجا بگذاشت ، سلیمان از اینواقع آگاهی حاصل نمود
که داعی از جنك با اسد بگریخت ولی در موقع بامداد آواز تکبیر
وصلوات سادات علوی و لشکر داعی فضای شهر ساری را پر نموده
و علم پدید داعی وارد شهر شد .

سلیمان بگریخت و حسن ساری را متصرف و آتش درسرای
سلیمان زد و هر که از بستگان طاهریان را می یافتند سر می بریدند
در اینموقع برادر داعی به شلمیه دماوند رسید و اصفهید بادوسپان
از رویان بدو پیوست و در سالار جان و قصران بدو رسیدند داعی
خواست به آمل رود زیرا دیلمانیان که غنائم زیاد بر گرفته بودند
هریک از نزد حسن پراکنده و متفرق میشدند ولی بادوسپان بناو
گفت صلاح در آنست که به جمنو مقام کننی تاخبر سلیمان را دریابی

سلیمان پس از فرار ازساری بگرگان رفته و مشغول تجهیز سپاه شد و بالشکری گران بمازندران بازگشت و در نزدیکی بل جمنو جنگ سختی مابین او و داعی در گرفت در این محاربه دیالم بگریختند در آخر داعی شکست یافت و بگریخت و در موقع هزیمت احمد پسر محمد ابن اوس که در پی هزیمتبان میدوید باز و بین یکی از اصحاب داعی مقتول گردید ولی فتح اینجنگ بر سلیمان مفوض گردید و بسیاری از مردمان کلار در آن روز بدست محمد بن اوس کشته شدند .

داعی در آتش بانفی چند از خواص خود بآمل آمد و در موقع صبح از آنجا بطرف چالوس رهسپار گردید و شبانه بچالوس وارد و ده هزار درهم از اهالی در یافت داشت و آنرا در بین سپاهیان خویش قسمت نمود .

سلیمان هم باصفهید ملك الجبال قارن بن شهریار به آمل آمد ولی بعد از چند روز که داعی در چالوس بود از گیلان و دیلمان بدو مدد رسید حسن از چالوس بخواجه آمد و سلیمان و اصفهید به پادشاه آمدند داعی بلاویچه رود مقام ساخت و گروهی از سادات را فرستاد تا بر پیادگان اصفهید قارن زدند و او را شکسته و غنایم بسیاری بدست آوردند اصفهید جعفر بن شهریار باسی تن از معارف کشته شدند سید حسن بآمل آمد و پانزده روز بماند و اصفهید بدوسپان را امیر لشکر گردانید و بمحاربه اصفهید قارن

ملك الجبال فرستاد تا جمله ولایت اصفهبد را بسوخته و خراب کردند
 سلیمان از خراسان لشکر بمدد خود آورد و برای مجاربه
 باداعی عازم ساری شد دیالم در اینموقع از اطراف حسن پراکنده
 و بجانب دیلمان رفته بودند چون خبر ورود سلیمان به ساری به
 حسن رسید عازم چالوس شد در آنجا آگاهی یافت که وهسودان
 ملك دیلمان وفات یافت دیالم پس از مرگ باد شاه خود قریب به
 چهار هزار کس بداعی پیوستند داعی حسن بن زید بعد از پیوستن
 دیالم با سلیمان جنگ نمود و سلیمان شکست سختی خورده بطرف
 گرگان فرار نمود داعی به ساری آمد و زن و فرزند سلیمان را
 با اموال وی بدست آورد. سلیمان از استرا باد بوسیله نعمد بن
 حمزه علوی از داعی تقاضای استرداد خانواده خود را نمود.
 حسن درخواست ویرا اجابت نموده وعائله اورا باستتمالت و اکرام
 تمام بنزد سلیمان فرستاد.

در اینوقت اصفهبد قارن بمؤسط میانجی گری با دوسپان -
 باداعی صلح کرد و دو پسر خود سرخاب - و مازیار - را بخفیه پیش
 داعی فرستاد و داعی در سال ۲۰۸ باطل پیشست و مئا لها باطراف
 کشور خود نکاشت .

سلیمان طاهر دوباره عزم تسخیر مازندران بالشکری انبوه
 از خراسان بسازی آمد فرماندار ساری در اینوقت حسن عقبی از
 بی اعمام داعی حسن بوده سلیمان را شکست داد و تا بگرگان ویرا